

وقتی از منجی گرایی صحبت می کنیم، گفتار ما ناظر بر دو بعد اندیشگی و جامعه شناختی آن است که نباید با یکدیگر خلط شوند. گاهی از جنبش منجی گرا و گاهی از اندیشه منجی گرایی سخن می گوئیم. دقت در تمایز این دو بعد، هر چند با یکدیگر ارتباط دارند، امری مهم است؛ درست مانند ناسیونالیسم، سوسیالیسم، فمینیسم و... که همگی چنین وضعیتی دارند. من در این جا تلاش می کنم موضوع منجی گرایی را از بعد جامعه شناختی آن بررسی کنم.

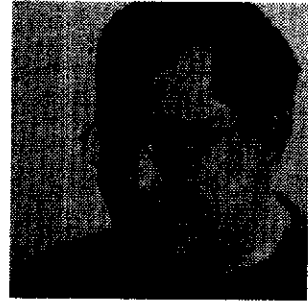
معمولاً جنبش های منجی گرا در قرون وسطی، تحت ساختار و عوامل مشخصی شکل می گرفتند. ساختارهای مستعد چنین جنبش هایی به لحاظ سیاسی معمولاً ساختارهای پاتریمونیا<sup>۱</sup> قدرت و به لحاظ اجتماعی، ساختارهای "جا کن شده"<sup>۲</sup> بوده اند که در آن ها عواملی چون قحطی، جنگ، طاعون، وبا و... نوعی بنیان کن شدگی و سر درگمی اجتماعی را ایجاد می کرد؛ به لحاظ فرهنگی نیز معمولاً بحران معنا و هویت اجتماعی مزید بر علت بوده اند؛ جنبش های هزاره گرایی معمولاً در چنین وضعیت هایی ظهور کرده اند. این ساختارها به همراه حضور یک رهبر کاریزماتیک با ادعای نجات بخشی، جنبش را از وضعیت بالقوه به فعلیت می رساند. این شرایط، مخصوصاً در خاورمیانه و به قول غربیان، حوزه یهودی- مسیحی<sup>۳</sup> که من آن را به حوزه ادیان ابراهیمی تعمیم می دهم، مشاهده می شود؛ البته این مسأله در غیر این حوزه نیز وجود داشته است؛ مثلاً در حوزه زرتشتی گرایی، سوشیانت ها منجیان زرتشتی ها هستند؛ یا در چین، قیام مشت زن ها را می بینیم، یا در آفریقا نیز جنبش موعودگرایان وجود دارد. حتی شخصاً نمونه ای را هم در آلاسکا سراغ دارم. البته ساختار قدرت در همه این موارد یکسان نیست و تفاوت هایی ملاحظه می شود؛ اما در ایران، ساختار قدرت، پاتریمونیا<sup>۱</sup> است.

درباره جنبش های موعودگرا، جامعه شناسان، روانشناسان، انسان شناسان و کارشناسان علوم سیاسی تحقیقات متعددی انجام داده اند.

در رابطه با موعودگرایی علاوه بر عوامل جامعه شناختی، عامل اندیشه نیز مهم است. اندیشه همان ایدئولوژی جنبش است. ایدئولوژی جنبش های مربوط به دوره ماقبل مدرنیته معمولاً ایدئولوژی دهقانی، شبان کاری و کوچ روانه<sup>۴</sup> است؛ چرا که در کوچ، با سختی بسیار از قشلاق به بیلاق می روند، از کوه و کمر و گردنه ها می گذرند و از مناطق بی آب و علف به دشت های سرسبز و خوش و خرم و پر نعمت می رسند؛ گویی به بهشت زمینی<sup>۵</sup> وارد می شوند. کار منجی هم آن است که در روی زمین، بهشت ایجاد کند. کارل گوستاو یونگ مدعی است مقوله منجی گرایی *pastoral arcitype* است. *Arcitype* را سرنمونه یا نمونه ازلی ترجمه کرده اند. به عبارت دیگر، یونگ مدعی است سرنمونه یا نمونه ازلی مقوله منجی گرایی را می توان در ایدئولوژی *pastoral* یا شبانی یافت؛ این ایدئولوژی، در ذهن جمعی جوامع ماقبل مدرن وجود داشته است. مثلاً قیام مونتسیر- که بعد از لوتر ظهور کرد- از این نوع است:

یک جنبش دهقانی با رگه های *pastoral* جنبش دهقانی ای که تخته قاپو شده است.

نمونه های بینابینی نیمه مدرن هم وجود دارند. این نمونه ها، از زمانی ملاحظه می شوند که دولت های اروپایی قوت می گیرند و اروپاییان، به سرزمین های دور مثل هند و آمریکا و آفریقا می روند. این نمونه ها از نمونه های دهقانی، مدرن تر هستند. نمونه های جنبش های ضد استعماری که خصلت منجی گرا داشته اند، مانند قیام متمهدی سودانی یا جنبش دکابریست ها در روسیه یا جنبش *cargo cult* در آسیای جنوب شرقی یا جنبش زاپاتیست ها در آمریکای لاتین از این قبیل اند. همچنین می توان بسیاری از پیورتن ها را مثال زد که به آمریکا مهاجرت کردند و می خواستند اولاً از قید و بندهای فئودالیزم اروپایی فرار کنند و ثانیاً برای خود، یک کلونی خوب بسازند، چون آمریکا، سرزمینی آباد بوده است. بسیاری از شهرهای آمریکا پس از چنین مهاجرتی شکل گرفتند. نام نیوجرسی، نیواورلئان، نیویورک و دیگر شهرها که با پیشوند *new* آغاز می شود، همگی معنایی از تلاش برای دستیابی به فردوس زمینی را در دل دارند. در همین دوره، سوسیالیست های تخیلی چون سن سیمون، فوریه، اوان، توماس مور و کامپانلا همگی قصه هایی درباره یوتوپیا دارند؛ یوتوپیا<sup>۶</sup> آن ها زمینی است. مسیحیت نیز یوتوپیا داشته است، اما یوتوپیا<sup>۶</sup> های مسیحی، آسمانی اند. یوتوپیا<sup>۶</sup> سنت آگوستین، سلطنت هزار ساله مسیح بر قدیسان در آسمان است. ولی سوسیالیست های تخیلی، یوتوپیا را زمینی می کنند. به عنوان مثال می توان از یوتوپیا<sup>۶</sup> شهر آفتاب کامپانلا یاد کرد. این دسته از آرمان شهر پردازان در ساختن آرمان شهرشان از جاهای دیگر ایده گرفته اند؛ اما ما برای تکوین یوتوپیا<sup>۶</sup> خود ایده ای نداشته ایم. ما یوتوپیا<sup>۶</sup> هایمان را به صورت ذهنی ساخته ایم. مثلاً قصه جزیره خضراء در مفاتیح را احتمالاً دیده اید؛ جزیره خضراء، آرمان شهری است که بدون هیچ ایده قبلی، بر ساخته ذهن است.



**موعودگرایی و هزاره گرایی**  
گفت و گوی دکتر سعید حجاریان  
در حلقه جامعه شناسی دین  
انجمن جامعه شناسی ایران

در دوران ملرن هم ما شاهد موعودگرایی هستیم. انگلس می‌گوید: سوسیالیسم از تخیل به علم تبدیل می‌شود. به قول برتراند راسل، مارکسیسم نوعی مسیحیت سکولار است، چون همه عناصر آن را دارد؛ اولاً در آن، ثنویت هست. جنگ خیر و شر و آدم و شیطان، در مارکسیسم به صورت جنگ فتوتال و دهقان، بورژوا و پرولتر دیده می‌شود.

ثانیاً تاریخ در مسیحیت سه ایزود دارد. دوره آبه ابن و روح القدس؛ پس از مسیح (ابن)، دوره روح القدس شروع شده است. روح القدس، دوره عقلانیت تاریخ است. جبرئیل، در فرهنگ اسلامی هم نماد عقل است؛ سهروردی آن را عقل سرخ می‌نامد. مارکسیسم هم سه دوره دارد؛ دوره کمون اولیه، دوره نزاع طبقات و دوره جامعه بی‌طبقه که سنتز دو دوره قبل است.

در مسیحیت نیز انقلاب وجود دارد؛ انقلاب جهانی آخرالزمان یا جنگ آخرالزمان بین مسیح و دجال در می‌گیرد. در مارکسیسم بین اردوی کار و اردوی سرمایه چنین نزاعی رخ می‌دهد و فرجام آن هم فردوسی زمینی، یعنی جامعه بی‌طبقه است. حتی فاشیسم هم نوعی منجی‌گرایی ملرن است. فاشیسم می‌گوید: من رایش سوم هستم. آخرین مرحله تاریخ هستم؛ یک نژاد باید دنیا را بگیرد و نژاد پست‌تر باید از بین برود؛ فاشیسم به نوعی، خود را با داروین‌یسم اجتماعی پیوند می‌زند. البته هم در آلمان و هم در ایتالیا، فاشیسم پس از یک شرایط آنومیک پدید آمد.

همیشه اگر در جامعه آنومی باشد و Disorientation وجود داشته باشد و جامعه در بستر ادیان ابراهیمی قرار داشته باشد، با ظهور یک رهبر کاریزماتیک احتمال وقوع جنبش‌های موعودگرایانه افزایش می‌یابد. نیل اسملسر، از تئوریسین‌های جنبش‌های اجتماعی، بحث ترغیبات ساختاری<sup>۴</sup> را مطرح می‌کند؛ او این موضوع را مطرح می‌کند که چگونه یک جنبش، به جنبشی منجی‌گرا تبدیل می‌شود. پس زمینه تئوریک مباحثی که در این جا مطرح شد تئوری اسملسر بوده است. ترغیبات ساختاری بیان می‌کنند که مثلاً چرا یک جنبش فمینیستی، جنبش منجی‌گرا نیست. ساختار فرهنگی، ساختار سیاسی و ساختار اجتماعی می‌توانند جنبش‌های هزاره‌گرا را ترغیب کنند.

ایران از چند جهت مستعد شکل‌گیری چنین جنبش‌هایی بوده است. از مهم‌ترین عوامل آن، می‌توان این دو مورد را بر شمرد:

۱. زرتشتی‌گرایی، چون اساساً دینی موعودی یا هزاره‌گراست.

۲. تشیع و اندیشه مهدویت.

این دو مورد، به علاوه ترغیبات ساختاری، ایران را مستعد شکل‌گیری چنین جنبش‌هایی کرده‌اند. تفاوت هزاره‌گرایی و موعودگرایی چیست؟ هزاره‌گراها بیشتر به موعود و میعاد توجه دارند تا به موعود. مثلاً بابا طاهر در این دو بیتی هزاره‌گرایی را نشان می‌دهد:

مو آن کوزه که در بحر آمدستم

مو آن نقطه که در حرف آمدستم

به هر الفی، الف قدی بر آید

مو آن الفم که در الف آمدستم

در این شعر، بابا طاهر ادعا دارد که مجدد الف است. ما در تاریخ اسلام مجدد الف ثانی داشته‌ایم؛ حتی مجدد "الف و اربع مئه" و "الف و خمسة مئه" هم داشته‌ایم. از این قبیل مجددین بسیاریند. اخیراً هم

"مجدد الف ثالث" پیدا شده است! مجدد، دین را تجدید می‌کند. ما با عنایت به هزاره‌گرایی، دو گونه جنبش داریم: جنبش‌های پیشا هزاره‌گرا و جنبش‌های پسا هزاره‌گرا. جنبش‌های پیشا هزاره‌گرا یوتویپای خود را در گذشته از دست رفته‌ای جستجو می‌کنند که باید احیا شود؛ اما جنبش‌های پسا هزاره‌گرا به دنبال آرمانی در آینده تاریخ هستند که باید ساخته شود. در رابطه با موعودگرایی، می‌توان از پنج نوع موعود یاد کرد:

۱. ادعا می‌شود علائم<sup>۵</sup> و سوانح آخرالزمان پیدا شده است. مثلاً انقلاب ایران به عنوان نشانه‌ای از نزدیک بودن آخرالزمان معرفی می‌شود.

۲. در این نوع موعودگرایی، رهبر جنبش، خود را وفات یعنی تعیین‌کننده وقت معرفی می‌کند.

۳. در مورد سوم، خود را باب یا حاجب درگاه می‌داند.

۴. در این نوع، فرد، خود را خود موعود می‌داند؛ به این دسته از افراد متمهدی گفته می‌شود.

تمهدی کسی است که ادعای مهدویت می‌کند، مثل منتبی که ادعای نبوت می‌کند.

۵. در دسته آخر نیز فرد، اصلاً ادعایی ندارد، اما مردم می‌گویند که او موعود است. مثل عثمان فون

ددیو در نیجریه که اصلاً وهابی بود و به مهدویت معتقد نبود؛ اما چون مردم نیجریه در پی کسی بودند که آن‌ها را از وضعیت استعمار نجات دهد، او را موعود می‌خوانند. عثمان فون ددیو، کتابی

دارد که به ۱۳ دلیل اثبات می‌کند امام زمان نیست. دهخدا مطلب جالبی دارد که در صور اسرافیل و

چزند و پرند چاپ شده است. در این مطلب، او به طنز بیان می‌کند که "چرا در ایران این تعداد منجی

ظهور می‌کند؟" مطلب از این فراتر است:

"اگر به یک مسلمان ایرانی بگویند مؤمن، آب دماغت

را بگیر، مقدس، چرک گوشت را پاک کن، دشمن معاویه ساق جورابت را بالا بکش، کار به این اختصار، برای این بیچاره مشقت و مصیبت بزرگی است! اما اگر بگویی آقا سید، پیغمبر شو، جناب شیخ، ادعای امامت کن، فوراً مخدومی، چشم‌ها را با حالت بهت به دوران می‌اندازد، چهره را حالت حزن می‌دهد، صدایش خفیف می‌شود و بالاخره

**جنبش‌های ضد استعماری که در اوایل قرن گذشته توسط رهبران کاریزماتیک، ولو متمهدیان، برای استقلال جوامع مستعمره به راه افتادند، از موارد مثبت جنبش‌های موعودگرا به شمار می‌روند.**

سینه‌اش را سپر تیر شماتت محجوبین، منافقین و ناقضین عصر می‌سازد، یعنی تمام ذرات وجود وی برای نزول وحی و الهام حاضر می‌گردد، منتها در روزهای اول صدایی مثل دیبب نمل یا طنین نحل<sup>۶</sup> به گوشش رسیده، بعد از چند روز جبرئیل را در کمال ملکوتیش به چشم سر می‌بیند. عجب است، با این که امروز مزایای دین خفیف اسلام بر همه دنیا مثل آفتاب روشن شده، با این که آن همه آیات محکمه و اخبار ظاهره در امر خاتمیت و انقطاع وحی بعد از حضرت رسالت پناهی وارد گردیده، با این که اعتقاد به تمام این مراتب از ضروریات دین ماست، باز تمام این پیغمبران دروغی و امامان جعلی همه دنیا را می‌گذارند و در همین قطعه خاک کوچک که مرکز دین مبین اسلام است، نزول اجلال می‌فرمایند.

یک نقطه اولی، یک جمال قدم، یک صبح ازل، یک من یظهره‌الله و یک رکن رابع در هیچ یک از کوهستان‌های فرنگستان و در هیچ یک از دهات آمریکا به امر قانون و به حکم عمومیت معارف، قدرت ابراز یکی از این لاطایلات را ندارد و اگر هزار دفعه جبرئیل برای اظهار بعثت امر صریح بیاورد، از روی ناچاری جواب صریح می‌گوید. اما ماشاء الله خاک پر برکت ایران در هر ساعت یک پیغمبر تازه، یک امام نو، بلکه نمود بالله یک خدای جدید تولید می‌نماید و عجیب‌تر آن که هم به زودی پیش می‌رود و هم معرکه گرم می‌شود! ... برای اثبات همه این مراتب دلیلی واضح‌تر از این مکتوب نیست که از رشت رسیده و هر مسلمان صاحب غیرت را دچار حیرت می‌کند:

سید جلال وکیل، معروف به شهر آشوب، که چندی



قتل در رشت به واسطه ارتکاب خلافی در حبس حکومت بوده زن و اطفالش با قرآن به انجمن ملی رشت آمده و خلاصی او را خواستگار شدند و کلاهی انجمن برای ترجم به اطفال صغیر او محبوسین را از حکومت خواسته و پس از اثبات تقصیر به مجازات خودش رسانده، مرخصش کردند. سید استدعا کرد حالا که انجمن ملی مرا از حبس رهایی داده، باید

ویزگی‌های جامعه‌شناسی پرده‌های تاریخی را بر موعودگرایی را از بعد اندیشگی در رابطه با ایران مورد توجه قرار دهیم. باید این موارد را به ترتیب و با نگاهی تاریخی مورد توجه قرار دهیم که البته چنین کاری در این مجال میسر نیست

۱. زرتشت

۲. یهودیت

۳. سنت اگوستین

۴. یواخیم فیوره که در تحول فکر مسیحیت به سمت منجی‌گرایی نقش بسیار مهمی داشته است. او منجی‌گرایی اگوستینی را سکولار کرد و پس از او مونتسیر از آن استفاده کرد

۵. یونونیانامه بوسی

۶. ایده‌الیزم آلمانی با طرفدارانی مانند لنینگه شلینگه، فریخته، هگل

۷. سوسیالیسم تخیلی فرانسوی

۸. کالوینیزم و پیوریتیزم

۹. مارکسیسم

۱۰. مارکسیسم روسی (لنینیسم)

۱۱. موعودیت روسی (شلیازم روسی)

باید این موارد را بررسی کنیم تا بتوانیم اثرات آن‌ها را بر هزاره‌گرایی شیمی تشخیص دهیم. ما پس از انقلاب ۵۷ نیز حداقل ۵۰ مورد حرکت

منجی‌گرا داشته‌ایم که اگر کسی حوصله کند می‌تواند از آن‌ها موعودگرایی هم تهیه کند. آن‌گاه می‌توان با جمع‌بندی و گونه‌شناسی آن‌ها، پروژه جامعه‌شناسانه مفیدی به دست داد. برای نمونه می‌توان برخی مریدان آقای میلانی در مشهد یا آخرین نمونه آن، برخی افراد را که منجی هزاره سوم معرفی می‌شوند، را مثال زد.

ممکن است از سخنان شما این نکته به ذهن متبادر شود که جنبش‌های موعودگرا، کنش یا واکنش نسبت به یک وضع اجتماعی خاص بوده‌اند که در اغلب موارد به شکست منجر شده‌اند؛ گویی موعودگرایی چندان مبنای تاریخی و غیر تاریخی ندارد و باید آن را در چرند و پرند جستجو کرد. آیا می‌توان از دل موعودگرایی یک نوع مهندسی اجتماعی تدریجی اصلاح طلب استخراج کرد. به نحوی که سازنده امید بخش و غیر یوتوپایی باشد؟ یا واقعاً همه موعودگرایی‌ها نوعی مهندسی اجتماعی انقلابی‌اند که بر می‌آشوبند و همه چیز را از بین می‌برند؟

بما هرگز این گونه نبوده که جنبش‌های موعودگرا همیشه و همه جا منتهی و مخرب بوده باشند. من با چنین برداشتی از سخنانم موافق نیستم؛ مواردی نیز بودند که در آن‌ها جنبش‌های هزاره‌گرا کنش مثبت و مهم داشته‌اند. من به دو نمونه اشاره می‌کنم: ۱. در بعضی جاها این جنبش‌ها به قول لیبست "سوخت توسعه" شده‌اند مثل پروتستانتیسم، کالوینیزم و پیوریتیزم؛ یعنی کاری کرده‌اند که این جنبش‌ها از پیشا هزاره‌گرایی به پسا هزاره‌گرایی مبدل شوند. این جنبش‌ها در مقلد پیروان تئولوژی اگوستینی که سلطنت مسیحی را به عالم علوی حواله می‌دادند، قائل بودند که می‌توان با انکا به فیض الهی، در همین خاک، فردوس را بنا کرد. از این رو از نظر ایشان، هر فرد مؤمن باید مسمد باشد یعنی اسباب ظهور مسیح در این دنیا را فراهم آورد؛ مسمد یعنی آماده‌گر. این نکته را ماکس وبر در کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری به خوبی نشان داده است.

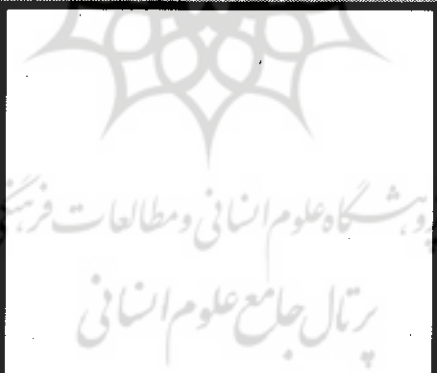
۲. جنبش‌های ضد استعماری که در اوایل قرن گذشته توسط رهبران کاریزماتیکه ولو ستم‌پران، برای استقلال جوامع مستعمره به راه افتادند. از موارد مثبت جنبش‌های موعودگرا به شمار می‌روند. شما چندی قبل در سمینار دین و مدرنیته از چهار مفهوم یاد کردید و بر مبنای آن‌ها کوشیدید تحولات شیعه را پس از انقلاب

در تمام عمر در خدمت همین انجمن باشم. و کلاً هم اجازه داده سید مدنی مشغول خدمات انجمن رشت بود تا این که در لشت نشای جناب امین الدوله رعایا به واسطه فقر و فلاکت به شورش و هيجان مجبور شدند. از طهران تلگرافی برای سید بنظمی به انجمن رشت و جناب حاجی میرزا محمدرضا که طرف اطمینان انجمن هستند و قبولیت طایفه دارند به رفع خائنه مأمور شدند و سید جلال وکیل مزبور را نیز همراه بردند. پس از آن که اندک سر و صورتی به کارهای آن‌جا دادند، حاجی میرزا محمدرضا به رشت مراجعت کردند و سید جلال برای این که از امنیت آن‌جا کاملاً مطمئن شود، در لشت نشا ماند که بعد از چند روز مراجعت کند. همین که حاجی میرزا محمدرضا مراجعت کردند سید شهر آشوب خوانی می‌بیند که امام علیه‌السلام فرموده‌اند: تو نایب من هستی و در مدت هفت سال که هنوز از غیبت من باقی است، از جانب من رئیس و پیشوای امتی، قول تو، قول من، کرده تو، کرده من است...

کاغذ خیلی مفصل است و بی خلاصه مطالب این است که سید در مدت چند روز دوازده هزار مرید و معتقد پیدا کرده و مالیات هفت ساله را به اهالی آن‌جا بخشیده و وعده داده است که عن قریب خود حضرت ظهور می‌کند و آن وقت دیگر هر چه فرمودند همان طور رفتار خواهید کرد.

چندین دفعه از انجمن رشت کاغذهای سخت به شهر آشوب نوشته‌اند در جواب گفته آن کاغذها منتهی ندارد و به اطمینان حتماً دلگرم است و هر کافه هم امر کرده است که پنج تومان به حامل زقیه بدهند و عجب آن که به محض فرمودن این یک کلمه صد نفر هر یک با پنج تومان حاضر می‌شوند که به حامل کاغذ بپردازند و بر یکدیگر در اطاعت امر اقا مسابقت بورزند.

فروع فرخاند نیز شعری دارد که با آنچه پیش‌تر درباره ترغیبات ساختاری گفته شد، مرتبط است. کسی که مثل هیچ کس نیست من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید... ما در این جا بیشتر به ترغیبات ساختاری و



**در بعضی جاها جنبش‌های موعودگرایانه، به قول لیبست "سوخت توسعه" شده‌اند، مثل پروتستانتیسم، کالوینیزم و پیوریتیزم؛ یعنی کاری کرده‌اند که این جنبش‌ها از پیشا هزاره‌گرایی به پسا هزاره‌گرایی مبدل شوند**



بررسی کنید. آن چهار مفهوم عبارت بودند از: **cult, sect, denomination, church**. حال با توجه به آن بحث، به نظر شما، هزاره‌گرایی در ایران امروز بیشتر در قالب کدام مفهوم می‌گنجد؟ به نظر من هزاره‌گرایی در ایران امروز در قالب **Sect** می‌گنجد.

کنج، به وفور در آمریکای صنعتی رونق پیدا می‌کند. شما در حال توضیح این هستید که کاریزما چگونه رژیم پاتریمونیا را باز تولید می‌کند؛ سؤال من این است که جامعه چه وضعی دارد؟ آیا جامعه از هم فرو پاشیده است؟ سؤال من معطوف به مفهوم فروپاشی اجتماعی در این بحث است!

بله! البته! انتخابات ریاست جمهوری نهم، علامت بالینی همین پدیده است. مجزه هزاره سوم! در جامعه توده‌وار، پیوند اجتماعی به چه صورتی است؟ در جامعه توده‌وار، پیوند اجتماعی عمودی است و به رابطه دولت و مردم تقلیل می‌یابد. آیا ما یک جامعه توده‌وار هستیم؟ نه! اولاً مردم ما چند منبعی هستند؛ رادیو و ماهواره،

آیا می‌توان گفت: هر چه شیعه در جامعه ایرانی از **church** فاصله می‌گیرد و به سمت **cult** پیش می‌رود، جامعه ایرانی از جنبش‌های هزاره‌گرا فاصله می‌گیرد؟

بله! دامنه هزاره‌گرایی کم می‌شود. در رابطه با ترغیبات ساختاری، شما گفتید: همیشه، اگر اتومی باشد، در جامعه، یک **disorientation** باشد و جامعه در بستر ادیان ابراهیمی قرار داشته باشد، ساختار قدرت سیاسی پاتریمونیا باشد احتمال وقوع جنبش‌های موعودگرایانه بالا می‌رود. حال من با دو بعد اجتماعی و سیاسی کار دارم. می‌خواهم ببینم بین **disorientation** اجتماعی و ساختار سیاسی پاتریمونیا، چه نسبتی برقرار است؟ آیا می‌توان گفت در چنین جامعه‌ای، تا پیش از ظهور منجی، ساختار سیاسی پاتریمونیا نقش چسبی را ایفا می‌کند که بخش‌های مختلف یک جامعه فرو پاشیده را به هم می‌چسباند؟

هر دو را دارند و دچار تناخل اموانند. ثانیاً خانواده در جامعه ما همچنان محکم است؛ لاقال در شهرهای کوچک محکم است. هنوز، نهاد بازار کم و بیش کارکرد دارد. بروکراسی هم نسبتاً کار می‌کند. ما در کجا جامعه توده‌وار داریم؟ لطفاً مثال بزنید. در کشورهای جهان سوم که نهادهای مدنی در آن‌ها شکل نگرفته‌اند و نهاد خانواده ضعیف یا تخریب شده است، مثلاً در حاشیه شهرهای بزرگ، مثل ریو در آرژانتین.

آیا ما هم به سمت جامعه توده‌وار پیش می‌رویم؟

کم‌کم در این مسیر در حال حرکت هستیم. چون نهادهای مدنی ضعیف هستند و خانواده هم رو به ضعف نهاده است.

آیا می‌توان گفت از پیامدهای حرکت در مسیر جامعه توده‌وار، تجدید جنبش‌های هزاره‌گرایی است؟

به شرط حضور سایر عوامل، بله! چون در غیاب سایر شرایط، ممکن است این پدیده خود را به صورت بیگانه‌سبزی نشان دهد، مثلاً ضد افغانی بودن. پس می‌توان گفت: در کنار سایر عوامل جامعه شناختی، نظیر طاعون، وبا، جنگ و ... که پیش‌تر اشاره کردید، ما در عصر جدید شاهد پیدایی عامل جدیدی هستیم و آن، فرآیند حرکت جامعه به سمت جامعه توده‌وار است. آیا این نتیجه‌گیری را قبول دارید؟

بله، همین طور است.

پانویس:

۱. patrimonial
۲. disoriented
۳. judo - christianism
۴. pastoral
۵. paradise earthly
۶. apocalypse
۷. structural conduciveness
۸. signs

۹. دیب نعل: به نرمی رفتن مور.

۱۰. طنین نعل: آواز کردن زنبور عسل.

۱۱. green mile

من نمی‌خواهم توضیح دهم که جامعه، جامعه توده‌وار شده است یا نه. بله! بهترین وضعیت برای بسیج مردم و ظهور جنبش‌های موعودگرایانه، جامعه توده‌وار است، اما کمتر از این هم برای این جنبش‌ها کافی است.

اجازه دهید قدری منظور خود را روشن کنم. وقتی گفته می‌شود: فروپاشی اجتماعی، آنچه به ذهن متبادر می‌شود، جامعه‌ای است که انسجام خود را از دست داده؛ به تعبیر دورکیمی، همبستگی اجتماعی آن سست شده است. بعد گفته می‌شود که با زور دولت، اجزای این جامعه کنار هم قرار گرفته‌اند. آیا اساساً می‌توان چنین تصویری از جامعه داشت؟

کتاب **Social Bond** (پیوند اجتماعی)، پیوند اجتماعی را توضیح می‌دهد. در آنجا توضیح داده شده است که پیوند اجتماعی چیست و چه نقشی دارد. کم و بیش، انسجام اجتماعی شکسته می‌شود. طاعون، وبا و ... پیوند اجتماعی را کاهش می‌دهند.

خود اخبار آخرالزمان! اخبار آخرالزمان چیست؟ این اخبار، همین وضعیت را توضیح می‌دهند: "یوم یقر المرء من اخیه و امیه و ابیه و صاجیه و بنیه" (روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادرش و پدرش و همسرش و پسرانش) (آیات ۳۶-۳۴ سوره عبس).

بحران معنا نیز پیوند اجتماعی را کاهش می‌دهد. فرهنگی که استعمارگر با خود به سرزمین استعمار شده می‌آورد، بین نسل‌ها فاصله می‌اندازد و پیوندها را سست می‌کند.

حال به نظر شما جامعه ما فرو پاشیده است؟ پیوند اجتماعی در جامعه ما چه وضعی دارد؟

پیوند اجتماعی در جامعه ما تخریب شده، اما از ساحت اجتماع به حوزه خانواده انتقال یافته است. در خانواده هم به تدریج در حال تخریب شدن است. البته هر شهری با شهر دیگر متفاوت است. در شهرهای بزرگ تخریب بیشتر است.

آیا می‌توان آنچه را که امروز در رابطه با جامعه ایران، پوپولیزم گفته می‌شود، تخریب پیوند اجتماعی یا نتیجه آن دانست؟ آیا می‌توان پوپولیزم را در چارچوب پارادایم جنبش‌های هزاره‌گرا تبیین کرد؟

بله! دامنه هزاره‌گرایی کم می‌شود. در رابطه با ترغیبات ساختاری، شما گفتید: همیشه، اگر اتومی باشد، در جامعه، یک **disorientation** باشد و جامعه در بستر ادیان ابراهیمی قرار داشته باشد، ساختار قدرت سیاسی پاتریمونیا باشد احتمال وقوع جنبش‌های موعودگرایانه بالا می‌رود. حال من با دو بعد اجتماعی و سیاسی کار دارم. می‌خواهم ببینم بین **disorientation** اجتماعی و ساختار سیاسی پاتریمونیا، چه نسبتی برقرار است؟ آیا می‌توان گفت در چنین جامعه‌ای، تا پیش از ظهور منجی، ساختار سیاسی پاتریمونیا نقش چسبی را ایفا می‌کند که بخش‌های مختلف یک جامعه فرو پاشیده را به هم می‌چسباند؟

شما از نقش رهبری‌های کاریزماتیک غفلت کردید. آیا کاریزمای رهبری‌های کاریزماتیک نقش چسب را در پیوند اجزای از هم گسیخته جامعه ایفا می‌کند؟ آیا اساساً به نظر شما تعبیر 'جامعه از هم گسیخته یا فرو پاشیده' را می‌توان به کار برد؟

و بر جمله معروفی دارد: او می‌گوید: کاریزما، مهم‌ترین نیروی انقلابی در قرون وسطا بوده است. به عبارت دیگر کاریزما در شرایط خاص مانند شاه‌میری مردم را بسیج می‌کند و به مرور زمان خودش شاه می‌شود؛ مثل سرداران. پس از آن، نظام پاتریمونیا را بازسازی می‌کند؛ مثلاً شیخ صفی‌الدین اردبیلی کاریزماتیک بوده است؛ او حتی ادعای الوهیت داشت. پس از او، صفویه بازتولید یک رژیم پاتریمونیا است.

مثال‌های دیگری هم می‌توان زد. مثلاً قبیله مسافت سبزا در دهه ۱۹۳۰ آمریکا - که به دهه **Grate Depression** معروف است - زندانی سیاه پوستی را نشان می‌دهد که بیماران را شفا می‌بخشد و معجزه می‌کند؛ در دهه ۱۹۳۰ که دهه فلاکت و بدبختی است، فال قهوه لاتاری و جستجوی